

# نشریه به رنگ باران

شماره بیست و سوم، مهرماه ۱۴۰۴



## ویژه دانشجویان جدید الورود

**سردبیر:** الهه شفیعی

**مدیر مسئول:** ناهید احمدیه

**هیات تحریریه:** الهه شفیعی، امینه سرکوهی،  
ریحانه قاسمی، مهلا امامی، شادمهر واحدی زاده  
**طراح:** شادمهر واحدی زاده

## باران حرف اول

یک صندلی خالی برای تو....

اگر اهل کرمانی یا تهران؛

اگر تبریزی باشی یا بوشهری؛

اگر شمالی باشی یا جنوبی؛

اگر غربی باشی یا شرقی؛

فرقی نمی کند!

امروز یک صندلی خالی به تو داده اند

که رویش بنشینی

و گوش بدهی

و نه این که به گوشت بخورد!

امروز یک صندلی خالی به تو داده اند که رویش بنشینی و

لم ندهی و هی خمیازه نکشی!

امروز یک صندلی خالی و یک استاد که عمرش را روبروی

همین صندلی ها گذرانده و یک تخته ی سفید که بارها

سیاه شده و دوباره سفید، به تو داده اند.

و بدان که این چیز کمی نیست!



تو \* دانشجو \* شده ای و حداقل چهار سال از

عمرت را باید با برچسب

دانشجو بگذرانی و این فقط یک بار اتفاق می افتد!

اگر اهل کرمانی یا تهران؛

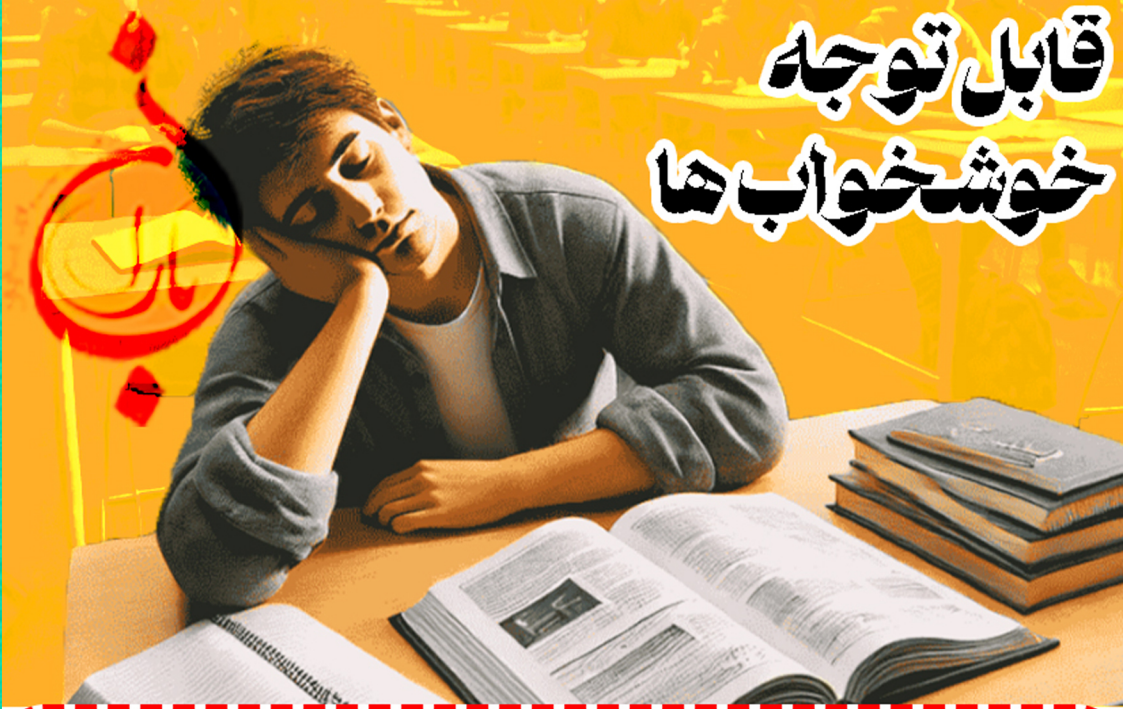
اگر از شمال آمده ای یا جنوب؛

فرقی نمی کند!

حالا تو دانشجو هستی! دانشجوی دانشگاه.....



# قابل توجه خوش خواب ها



## چند توصیه جهت جلوگیری از خواب آلودگی در کلاس درس....

- بلافاصله پس از بیداری از خواب به کلاس نروید.
- قبل از حضور استاد، در کلاس درس حاضر شوید و روی قواعد درسی فکر کنید.
- قبل از حضور در کلاس مروری بر درس های قبلی داشته باشید و با حضور ذهن وارد کلاس شوید.
- آموزش را با انگیزه قوی و همراه با یاد خداوند متعال شروع کنید و استعداد از مصومین (ع) را برای ادای وظیفه فراموش نکنید.
- در کلاس درس از حواس مختلف خود (بینایی، شنوایی و...) بهره جویید.
- به استاد، کتاب و تخته سیاه خیره نشوید و میدان دیدتان را وسیع کنید.
- هر درس جدیدی را که میخواهید شروع کنید، مروری بر درس پیش نیاز آن داشته باشید.
- برای جلوگیری از خستگی در کلاس هر ۱۰ دقیقه یک بار نفس عمیق بکشید.
- مکانی را برای نشستن انتخاب کنید که از نظر نور و حرارت مناسب باشد.
- اشتغالات روزانه خود را کم کنید تا فرصت کافی برای حضور فعال در کلاس درس را داشته باشید.
- اگر خاطرات نامطلوبی از استاد، کلاس درس و... دارید فکر خود را متعین نکنید و سعی نمایید که به این مطالب اهمیتی ندهید.
- اگر به بیماری هایی که ایجاد خواب آلودگی می کند مبتلا هستید، هر چه زودتر در رفع آن اقدام کنید.
- هنگام نشستن، وزن خود را روی یک نقطه متمرکز نکنید و اگر خسته شدید، به آرامی عضلات خود را نرمش دهید.
- اگر ضعف بینایی دارید، در مکانی بنشینید که بتوانید به خوبی تخته سیاه را ببینید.
- در حین درس دادن استاد، از نکات محوری و مهم آن خلاصه برداری کنید.

# چگونه یک ترم بوقی خوب باشیم؟!



دوران دانشجویی فرصتی طلایی برای مجرب شدن، یاد گرفتن، صید شدن و صید کردن! وارد دانشگاه که میشوی خیلی اسم داری: سال صفری، دانش جوجه، ترم بوقی و... از گذرگاه سال اول که بگذری همه چیز تقریباً حل میشود و آن وقت فقط یک اسم داری "دانشجو" مخاطبان این نوشته دوستان و دانشجویان جدید الورد هستند! مایلیم چند جمله ای را که زمان به عنوان تجربه به ما ارزانی کرده یادآوری کنیم:

پند اول (روز اول): علاوه بر استرس فراوان روز اول و تجربه یک فضای جدید، دوستانی را با لبخند بربل می بینید که سعی می کنند شما را راهنمایی کنند و با تقدیم یک هدیه می خواهند به شما نزدیک شوند، به این دوستان اعتماد کنید شاید یکی از آن ها به بهترین دوست شما (از نوع سال بالایی) تبدیل شود.

تبصره اول: تا می توانید همه تبلیغات را به خاطر بسپارید و در یک جمله به سادگی از کنار آنها عبور نکنید. تبصره دوم: از همان آغاز اگر چیزی را با عنوان عضویت به شما دادند با تامل با آن برخورد نمایید. تبصره سوم: با در نظر گرفتن علاقه مندی های خود، به مواردی که نزدیک به ذوق خود می بینید دقت فرمایید که بعدها سرگردان پیدا کردن آن نباشید.

پند دوم (عضویت در تشکل ها و کانون ها): با تمام احترامی که برای دوستان خود در تمام کانون ها و تشکل ها قائلم، شک نکنید که بهترین مکان برای اوقات فراغت شما فرهنگسرای باران است. مکانی آرام که با تاسیس چندین مرکز (مرکز خانواده تها، مرکز پرسهان بدون مرز و کافه کتاب باران) سعی در تامین هر گونه سلیقه و علاقه شما عزیزان داریم.

در مورد مراکز فرهنگسرا و مراکز به طور مفصل براتون توضیح میدیم (چند صفحه جلوتر). پس سعی کنید از تجربیات دوستانی که از اهالی فرهنگسرا هستند استفاده کنید تا برای بهترین انتخاب راهنماییتون کنند.

پند سوم (برنامه ریزی): در ترم های آغازین دوران دانشجویی به خصوص در سال اول سعی کنید دفترچه یادداشتی را همیشه به همراه داشته باشید و از صحبت ها و رخداد های به ظاهر کوچک یادداشت برداری کنید. بله میدانم که تازه کنکور داده اید و حوصله این کار را ندارید اما اگر واقعا میخواهید به اهمیت آن پی ببرید میتوانید از سال بالایی ها بپرسید که حسرت سال اول را چنان می خورند که دلتان برایشان کباب بختیاری می شود:

تبصره اول: در مورد آنچه که می بینید و می شنوید زود قضاوت نکنید و سعی کنید پیش داوری را کنار بگذارید که اگر چنین نکنید این مهضل میشود آفت دوران دانشجویی و تنها نتیجه آن از دست دادن فرصت هاست.

تبصره دوم: اگر دوره یا اردوی آموزشی برگزار شد حتما شرکت کنید البته سعی کنید اردوهای تفریحی را هم از دست ندهید.

پند چهارم (اتمام حجت): در آخر، شاید سال اول یک بی تجربگی شاخص باشد اما نکته مهم انتخاب درست است و راهنمایی گرفتن از کسانی که بدون هیچ چشم داشتی قصد کمک کردن به شما را دارند. تبصره مهم: همه ی این موارد را کنار بگذارید و از خدا و معنویت غافل نشوید و فراموش نکنید که عاقبت همه امور به دست با کفایت خداوند عزیز است.

## در تمام طول تحصیل در پناه خدا باشید.





# عجب حکایتی است این دانش... گاه...

سال اول، ترم اول، اولین درس، اولین استاد!  
خیلی از شما حال خوبی دارید؛ خیلی هاتونم مضطربین. روز اول میگذره، روز دوم هم میگذره، هفته اول نه، هفته دوم هم نه، شاید هفته سوم، کم کم آشنا میشین؛ می پرسین با کی؟ با همه کس و همه چیز!

با استاد، با کارکنان، با بچه های انتظامات و حراست، با آشپز سلف، با نیرو های زحمتکش خدمات، با دختر، با پسر! با تشکلا، با کانونا، با نشریه های دانشجویی، با کتابخونه، با کتابا، با در و دیوار و بنر تبلیغاتی، با سلف و غذا های جورواجورش و از همه مهمتر با فرهنگسرای باران و همه مراکز متنوعش و بالاخره با کافه کتاب باران آشنا میشین.

هفته چهارم رو که بگذرونین، ماه اول دانشجویی تموم میشه، ماه دوم دیگه دستتون میاد دانشگاه عجب جایه!

جایی برای درس خوندن، برای کرمان گردی، برای کوه نوردی، برای صعود به قله های پر نور مسجد صاحب الزمان!

یا شاید هم لازمه شما تو ماه دوم دانشجویی چیزهای دیگه هم بلد بشین، با آدم های دیگه هم آشنا بشین؛ مثلاً خلاف های کوچک دانشجویی و آشنا شدن با اعضای بسیار محترم کمیته بسیار محترم انضباطی! ویه پرونده ناز انضباطی با یه حکم کوچولوی تعلیقی!!!

وای نه...  
بلا به دور...

خب آره دیگه بلا به دور! چون تو ماه دوم میتونید با جاهای دیگه هم آشنا بشین مثل کمیته تحقیقات دانشجویی، مثل کانون های دانشجویی، مثل کافه کتاب باران، مثل فرهنگسرای باران و خیلی جاهای دیگه مثل...مثل...مثل...مثل نشریه دانشجویی فرهنگسرای باران با نام به رنگ باران...

نشریه خودتونه برآمون مطلب بفرستین آکه دست به قلم هستین.



مسجد پیامبر  
اعظم (ص)

کمیته تحقیقات  
دانشجویی

سالن ۹۵۵

فرهنگسرای  
باران

قله های پر نور  
صاحب الزمان

کافه کتاب  
باران

ساختمان صبا



مرکز خانواده  
تهسا

تعلیق

مرکز مشاوره  
و  
پرستمان بدون مرز

واحد خواهران  
دفتر نهاد  
رهبری در دانشگاه



کمیته انضباطی

کانون های  
دانشجویی



فرهنگسرای باران  
کافه کتاب باران





این مکان دقیقا همون جایی هست که با آرامش خیال می تونی روح خلاقیت خودت رو به پرواز در بیاری و در هر مرکزش که دلت میخواد سرک بکشی و از اوقات فراغت به بهترین وجه استفاده کنی. بهتره از همین ابتدای کار برای وقتای بیکاریت یه فکر اساس بکنی تا خدایی نکرده، زیونم لال از بیکاری به کارای بد رویای، آخه مهمترین عامل انحرافات به خصوص توی خوابگاه ها بیکاری هست جانم، بیکاری! البته مطمئنم این موضوع در مورد شما صدق نمیکنه)

به همین سادگی می تونی جلوی خیلی از اتفاقات بد رو در آینده بگیری...

فرهنگسرا با داشتن مراکز متفاوت برای همه سلیقه ها یه دورهمی سالم و مفرح رو فراهم کرده که بدون حضور شما یه چیزیش کمه. به ما سر بزین با هر سلیقه ای که دارید و با هر ایده و نظری که فکر میکنین قابلیت اجرا شدن داره.

بیاین بیشتر در مورد فرهنگسرا و مراکزش بدونیم:

### مرکز قرآن و عترت مشکوة:

کاش گاهی اوقات پشت یه ویتترین یه کتاب فروشی بایستیم و با خودمون فکر کنیم اگر بشر قرآن و نهج البلاغه رو نخونه، چقدر کتاب باید بخونه؟ تازه بعد از خوندن اون همه کتاب متوجه شه چه اشتباه بزرگی کرده و لقمه رو از

## از فرهنگسرای باران

پشت سرش چرخونده....

این جا مکانی است برای دل بستن به دو یادگار جدانشدنی پیامبر رحمت، برای پیوند به دو دریای معرفت.

یادمون نره پیامبر عزیزمون گفتن هرکس این دو گوهر ناب رو با دل و جان در آغوش بکشه هیچ زمانی راه رو گم نمیکنه و خدا همیشه به طور خاص هواشو داره.

باما همراه باشیم با کلاس های آموزشی قرآن کریم در رشته های روانخوانی، تجوید، حفظ، صوت و لحن، تفسیر و تواشیح.

یه انجمن نهج البلاغه هم راه انداختیم که بیشتر بدونیم از مردی، که به راه های آسمون بیشتر از راه های زمین آشنا بود....

در هر حال خوشحال میشیم به این جمع باصفا بپیوندین.

### مرکز رسانه موج مثبت:

یه مرکز پرکار برای هرکسی که به فضای مجازی و دنیای ارتباطات نوین علاقه داره.

این مرکز شامل کلاس های آموزش فتوشاپ، عکاسی، مستندسازی و راه اندازی شبکه های دانشجویی می باشد.

دوستانتون در این مرکز قصد دارن یه خبرگزاری دانشجویی هم راه بندازن. اگر همچنان خبرنگاری رو دوست دارین به ما یه سر بزین فقط یادتون نره خبرنگاری جزءمشاغل سخت محسوب میشه پس باید آستین ها رو برای یه کار سخت بالا بزین.

مرکز خانواده تهسا ( ترنم همدلی، سعادت، آرامش):

اگه مجردین و یه روز دیدن بدتون نعیاد در مورد زندگی آیندتون فکر کنین و یه تصمیم جدید بگیرین بیاین سراغ ما...

و یا اگر متأهلین و دلتون می خواد یه رنگ تازه ای به احوالات خودتون، همسرتون و فرزندانتون بدین یه سر به ما بزین.

### مرکز پرسمان بدون مرز:

فکر میکنین اولین راه برخورد با سوالات اعتقادی، اخلاقی و حتی مشکلات مختلف چیه؟ فکر میکنین اولین راهش مشورته یا آخرین راهش؟ البته آخرین راهه برای اونایی که دچار خوددرمانی از نوع حاد هستن!

ولی از شوخی گذشته بیاین تصمیم بگیریم اولین قدم رو درست برداریم.

شما به شیوه های مختلف می تونین از این مرکز کمک بگیرین:

مشاوره فردی یا خصوصی یا مشاوره تلفنی فقط قبلش یه هماهنگی کوچیک از طریق تلفن فرهنگسرا داشته باشیم.

## بیشتر بدونین...

### کافه کتاب باران:

یک مکان جذاب برای اونایی که کتاب خونشون پایین اومده و دنبال یه مکان دلنشین برای خوندن کتاب میگردن.

منوی این کافه باهرجایی که تاحالا رفتین فرق میکنه...

هر روز یه کتاب جدید یه نوشیدنی متفاوت ....

برای یه بار هم که شده یه سر بیاین

در هر حال حضور شما حتی در فضای مجازی برای ما ارزشمند و به ما امید میده...

دوستتون داریم و براتون آرزوی موفقیت می کنیم.

کلاس اول خواندیم آن مرد در باران آمد،

ولی خیالی وقتت فهمیدیم

تا آن مرد نیاید باران نمیبارد...

اللهم عجل لوليک الفرج



# فردا چه تیپی بزنیم؟

امروز شاید بهترین روز زندگی ام بوده باشد. امروز برای من انگار روز اول عید بود، چه قدر آواز بلبل ها زیبا و دلنشین بود! اتومبیل ها انگار با بوق ها و سر و صدایشان می خواستند در شادی من شریک شوند و دانشجو شدنم را تبریک بگویند. آه خدایا من چقدر خوشبختم چون پسرخاله ام و دختر عمه زری اینا قبول نشدن ولی من قبول شدم. از همین امشب باید براشون کلاس بزارم اساسی. وای هوا رو بگو چقدر تمیز و روح انگیز شده بود. چه دود تمیزی در خیابان ها جریان داشت. دلم می خواست صبح تا شب در آن هوای دودی تمیز، نفس عمیق بکشم. هر چند الان فکر میکنم میبینم چه خوب شد در آن لحظه نفس عمیق نکشیدم!

امروز تیپ قهوه ای زده ام به همراه یک جفت کفش کتانی که دورش نوار باریک قرمز رنگی کشیده شده بود. واسه خودم دانشجوی نمونه ای شده بودم. هر چند چشمم ضعیف نبود ولی آنقدر گفتم و گفتم تا پدرم برایم عینک خرید. شیشه اش فتوکرومیکه. میدونی یعنی چی؟ بایدم ندونی چون برات زوده. خلاصه تیپ زده بودم. مدل دانشجوی درس خوووووون. شاید بعدها مدلش رو عوض کنم. ساعت ده صبح اولین واحد درسی دانشگاهیم ارائه می شد. \* اندیشه اسلامی \* روی زمین بند نبودم. نمی دادم چطور مسیر خانه تا دانشگاهم را طی کردم. همه چیز عالی بود. راننده با خوش رویی تمام به چند نفر دشنام داد. موتور سواری در نهایت ادب به من تنه زد و کیف و کتابم گوشه ای پرتاپ شد ولی من لیخند زدم. حتی وقتی دو سه نفر حرف هایی زدند دلم می خواست از متانت و وقارشان تشکر کنم. در طول مسیر با خودم فکر می کردم که چقدر خیابان شهید مصطفی خمینی زیباست، چه قدر تاکسی های رنگ وارنگ از نارنجی گرفته تا سبز و زرد خط خطی زیبا و دلنشین ویراز می دهند.

آخر میدانی! من برای اولین بار می رفتم دانشگاه می فهمی؟ دانشگاه. وقتی رسیدم دلم می خواست ده بار، نه بلکه بیشتر، صد بار از آن سردر رد بشوم. وای که حتی چقدر دلم می خواست مثل گلی که خداد عزیزی به استرالیا زد به صورت اسلوموشن صدبار حرکت ورودم به دانشگاه را بینم. همان وقت فکری به سرم زد. فوری موبایل را در آوردم. یک عکس سلفی تاریخی از خودم گرفتم. -پخشید.

یک نگهبان محترم با یونیفورم و سیبیلی پر قدرت مقابلم ایستاده بود. -بله؟؟

آقای نگهبان با لحنی ای کم نظیر صحبت کرد نمی دانم مربوط به کدام نقطه از جهان بود. -دانشجو هستی؟

چه قدر باهوش هستید. چه قدر خوشبختم من. خدایا دوصد شکر و چند هزار سپاس.

-بله خوب؟ از ظاهرم معلومه، نیست؟

-خیر، شما اینجا چه کار دارید؟

باهوش و بانمک هستند. این خصلت همه ی کسانی است که سال ها در این مرکز زحمت کشیده اند. -خب میخوام برم سرکلاس.

-ولی شما چند مرتبه رفتید و برگشتید. مطمئنید که دانشجوی همین دانشگاه هستید؟ از این همه احترام احساس غرور می کردم.

-بله دانشجوی همین جام. ساعت ده کلاس دارم.

کلاس اندیشه اسلامی. نگهبان خندید و من هم که انرژی مثبت گرفته بودم خندیدم. فکر کنم دیر شده. ساعت بیست دقیقه به دوازده اس.

-راست میگین؟ حالا چکارکنم؟

-اگر کلاس دیگه ای هست؟

-نه ممنون

برای امروز کافی بود. راستش کمی خسته شده بودم. تصمیم گرفتم برگردم خانه و خاطرات اولین روز دانشجویی ام را بنویسم فکر کنم فردا هم روز خوبی خواهد بود برای فردا چه تیپی بزنم!!!!

راستی نکند این داستان قصه ی روزهای دانشجویی ما بشود....



# زندگی خوابگاهی

پولدار و فقیر یکسانند

از همه قشر و هر دهک داریم

روز و شب در تلاش بیوقفه

کشت تدریجی کپک داریم

تا که ثابت کنیم این شدنی ست

طرح گنداندن نمک داریم

تا مگر ظرفها تمیز شود

مته، سمعباده، کاردک داریم

در کمدهایمان به جای کتاب

تیغ اصلاح، کش، پفک داریم

غالباً در نماز آخر وقت

هر دو رکعت سه بار شک

داریم

در نمک پاشمان مربا و

در شکر پاشمان نمک داریم

روی بالشتهایمان لپ تاپ

زیر بالشتها تشک داریم

از قضا سلف جمعه تعطیل است

پس غذا سوپ جو پرک داریم

این «غذا» که توی یخچال است

صاحبش کیست؟ ما که شک داریم...

وامها چون که می شود واریز

با غذا دائم ایستک داریم

آخر ماه بعد هر وعده

چای جوشیده خنک داریم

در آسانسور به لب دعای سفر

"ربی انی اتوب لک" داریم

شتر هرگ ساکن اینجاست

چشم بیهوده بر کمک داریم

هفته ای هفت بار pes داریم

حمله داریم، هافبک داریم

آری این گونه است «اوضا» مان

گوییا خانه در درک داریم

بیخودی نیست آخر هر ترم

یک سبد نمره های تک داریم





درس را به گونه ای بخوانید که در پایان دوره متخصص آن باشید،  
اما پایه پایه همراه با درس در مراقبت، حضور و انسانیت بالا برویم  
آیت الله بهجت ره

## به امید موفقیت در سال تحصیلی جدید



مرکز محتوای تخصصی



## جلسات مشاوره نزد بانربه سورخو بفتتر

با حضور اعضاء هیات علمی و مشاورین برجسته استان کرمان

علاقه مندان جهت گرفتن وقت مشاوره با شماره ۰۳۴۳۱۳۲۵۱۲۴ و ۰۳۴۳۱۳۲۵۳۹۹

در ساعات اداری تماس حاصل نمایید

آدرس سایت همربان [HAMRESAN.IR](http://HAMRESAN.IR)